

زن زیادی

جلال آل احمد

۱۳۳۱

www.ketab.ir



سرشناسه

آل احمد، جلال، ۱۳۰۲ - ۱۳۲۸ .

Al Ahmad, Jalal

عنوان و نام پدیدآور

زن ریادی / مولف جلال احمدی.

مشخصات نشر

تهران: فرا زمین، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری

۱۵۳ ص.

شابک

۹۷۸-۶۰۰-۹۷۶۹۸-۱-۰۰

وضعیت فهرست نویسی: فیا
پادداشت: کتاب حاضر توسط ناشران مختلف در سالهای متفاوت منتشر شده است.

موضوع: داستانهای فارسی -- قرن ۱۴

موضوع: Persian fiction -- ۲۰th century

رده بندی کنگره: الف ۱۳۹۶ / ز ۹ / PIR۷۹۳۴

رده بندی دیویی: ۶۲/۸۱۳۳

شماره کتابشناسی ملی: ۴۸۳۹۷۷

زن ریادی

مؤلف: جلال آل احمد

چاپ اول: تابستان ۹۶، ۱۰۰ جلد

ناشر: فرازمین

شابک: ۹۷۶۹۸-۱-۰۰-۶۰۰-۹۷۸

تهران، خیابان انقلاب، روبروی درب اصلی دانشگاه تهران، خیابان فخر ازی،

کوچه فاتحی داریان، پلاک ۶، واحد ۵

تلفن: ۶۶۹۷۹۵۵۲ فکس: ۶۶۴۶۶۵۱۸

فهرست کتاب

۱۴.....	سمنویزان
۳۲.....	خانم نزهت الدوله
۵۰.....	دفترچه‌ی بیمه
۷۴.....	عکاس باصفا
۸۱.....	خدا داد بن
۱۰۰.....	دزد زده
۱۱۰.....	جا پا
۱۱۷.....	مسلول
۱۳۸.....	زن زیادی

به عنوان مقدمه: رساله‌ی پولوس رسول به کاتبان

بعداللعنوان، تاکنون ضمن سفر، عهد جدید رساله‌ای به این عنوان از پولوس رسول دیده نشده بود. در ذیل اناجیل اربع، فقط به ذکر سیزده رساله از این رسول - که خواری ممتاز مهم قبایل بود - اکتفا شده بود که این رسایل سیزده‌گانه به ترتیب خطاب به برمان، قرنتیان (دو رساله)، غلاطیان، افسسیان، فلیپیان، کولوسی‌ان، سالونیکیان (دو رساله)، تیموتاوس (دو رساله)، تیطوس و فلیمون است. رساله‌ای به عبرانیان نیز هست منسوب به پولوس رسول و نیز منسوب به برنابای صبیح و همین خود مؤید مدعایی است که به زودی خواهد آمد.

الغرض، عدد این رسایل چه سیزده باشد چه چهارده، در میان آن‌ها هرگز ذکرى از رساله‌ای که اکنون مورد بحث است نیست. اما راقم این سطور که مختصر غوری در اسفار عهدین داشته، به راهنمایی یک دوست کشیش نسطوری (که به الزام مشغله‌ی خویش و به مصداق کل ما تشتهی

البطون تشتغل الفكر و المتون، سخت در اسفار عهدین مستغرق است) و نیز به سابقه‌ی اشاراتی که در ضمن مطالعات خود یافت، اخیراً به یک نسخه‌ی خطی از انجیل برنابا به زبان مقدس سریانی برخورد که در حواشی صفحات اول تا هفتم آن ایضاً به همین زبان مقدس، رساله‌ی مانحن فیه مرقوم رفته است. اما این که چرا تا کنون در ضمن سیزده یا چهارده رساله‌ی فوق‌الذکر نام از این رساله نیامده است العلم عندالله.

رساله پلوس، رسول به کاتبان

اما ظن غالب این فقیر و آن دوست کشیش نسطوری بر آن است که چون انجیل متی، مرقس، لوقا و یوحنا، در بیان بشارت‌دهنده به دین مبین اسلام بوده است و لفظ مبارک فارسی (paraclet) به کرات در آن آمده - و به همین دلیل عمداً از نظر آبادی کلیسا، بر معتبر و حتی مردود شناخته شده - این رساله‌ی وافیه هدایه نیز به سرنوشت انجیل برنابا دچار گشته است و تا کنون از انتظار پوشیده مانده. و با این که حتی در اسفار عهد جدید نیز بارها، هم به وجود برنابای صدیق به عنوان یکی از هم‌راهان پولوس رسول و هم به وجود انجیل او، اشارات رفته است (هم چنان که در مال رسولان باب نهم آیه‌ی ۲۷ و باب ۱۱ آیه‌ی ۶ و ۲۵ و باب ۱۵ آیه‌ی ۱۱ تا ۲۲ و غیره) با این همه آباء کلیسا انجیل مذکور و دیگر آثار او از جمله رساله‌ی به عبرانیان را که در بالا ذکرش گذشت، جعلی قلمداد کرده‌اند یا در صورت انساب آن تردید روا داشته‌اند و حتی جسارت را به آن‌جا رسانده‌اند که آن‌ها را نوشته‌ی دست مسلمانان دانسته‌اند و خالی از نصوصی که از منابع موثق کلیسایی اخذ شده است. و این‌ها همه علاوه بر گمنام نهادن برنابای صدیق و آثارش، مع‌التأسف موجب ناشناس ماندن رساله‌ی مانحن فیه از پولوس

رسول نیز گشته است. و حال آن که یکی دیگر از دلایل اتقان انتساب این رساله به پولوس رسول، تعبیرات خاص انجیلی است که گاهی به استعانت گرفته شده و راقم این سطور آن قسمت‌ها را تعمیماً لقوانده، بین‌الهلالین گذاشته.

دیگر این که سبک و روال انشای انجیل که گذشته از تکرار تأکیدآمیز کلمات و مفاهیم و افعال یا حذف افعال و روابط، حاوی تشبیهات نغز و ساده و زیبا و بدوی است در این رساله‌ی مختصر نیز دیده می‌شود. از هم‌ی این حدس و تخمین‌ها گذشته اینک فقیر راقم سطور با کمال خضوع و احتیاط ترجمه‌ی رساله‌ی مذکور را که به پایمردی همان دوست کشیش نسائی از جریان‌ی به فارسی به ختام نیک رسانده است در معرض قضاوت صاحب‌نظران قرار می‌دهد. و از فحول سروران میدان ادب امید عفو و اغماض دارد. تذکر این نکته نیز ضروری است که اگر هراس از قطع نان و آب آن برادر غیر دینی نستوس نبود، بسیار به جا بود که ترجمه‌ی این رساله‌ی پولوس رسول هم به نام و عنوان آن که مالک نسخه‌ی منحصر به فرد خطی آن و در حقیقت کاشف آن است منتسب گردد. والله الموفق.

اینک ترجمه‌ی متن رساله‌ی پولوس رسول به کاتبان

باب اول

این است رساله‌ی پولوس رسول، بنده‌ی پدر ما که در آسمان است، به کاتبان.

۱- پولوس رسول که نه از جانب انسان و نه به وسیله‌ی انسان، بلکه از جانب پدر که پسر را از مردگان مبعوث کرد. ۲- (و رسول خوانده شده و جدا نموده شده برای انجیل خدا). ۳- در کلام پسر انسان واقع شد که (در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود). ۴- همان در ابتدا نزد

خدا بود. ۵- همه چیز به واسطه‌ی او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت. ۶- در او حیات بود و حیات نور انسان بود. ۷- و اما بعد فرزند آدم کلمه را شناخت و به آن نوشت و نویساند و روی زمین مسخر کرد و آبادانی کرد و نعمت یافت و کلمه بود و آبادانی بود. ۸- و کلمه کلام بود و کاتب بود و قانون شروع نهاده شد. ۹- و کلمه بود و قوانین نهاده شد و کرم به دفتر و دیوان شد. ۱۰- کلمه بود و کلام به دفتر و دیوان بود و دیوان خانه بود و بنای حبس و زندان شد. ۱۱- کلمه بود و کلام به دیوان‌ها بود و دیوان خانه بود و فرزند آدم به زندان در افتاد. ۱۲- کلمه بود و کلام بود و زندان به در چا پا نهاده شد. ۱۳- کلام بود و چلیپا بود و پسر انسان بر چلیپا شد. ۱۴- کلمه بود و چلیپا بر پای ماند و پسر انسان به آسمان رفت و کلام با هر فطره‌ی اراده به زمین رسید و پراکند. ۱۵- کلام بود و دیوان مندرس شد و دیوان خانه فرزند آدم به زمین آمد و کلام با هر دانه‌ی تخم سر از زمین برداشت. ۱۶- کلمه بود و کرم بود و ملکوت پدر ما که در آسمان است با هر زرع و نخیل بود. ۱۷- کلمه بود و کلام را کاتبان نوشتند و محرران و نساخان پراکندند و کلمه اسپرس و حقیقت شد. ۱۸- و کلام بود و کتاب بود و طومارنویسان به طومارها کردند و همه عالم را به آن در نوشتند. ۱۹- و کتاب بود و طومار بود و مدیحه‌سرا به پوز بر درگاه امرا می‌سودند. ۲۰- کلام بود و کلام مدیحه بود و مدیحه‌سرا شاعر بود. ۲۱- کلام بود و شاعر بود و امیران شمشیرها می‌آموختند. ۲۲- امیران بودند و شمشیرها آخته بود و شاعران بر درگاه‌شان پوزه‌سازی و خندق‌ها کنده. ۲۳- شمشیرها آخته بود و خندق بود و از خون جوانان انباشته. ۲۴- خون جوانان بود و خون پیران بود و هر دو تازه بود و بدان آسیب‌ها گردانند.

۲۵- شمشیرها آخته بود و خندق‌ها به خون انباشته و خبائث بر عالم سلطان بود. ۲۶- خبائث سلطان بود و خون جوانان بسته شده و آب از آسیاب‌ها افتاد و مورخان در رسیدند. ۲۷- نعش‌ها بر زمین بود و خون‌ها بسته و لاشخورها بودند و مورخان نیز. ۲۸- لاشخور بود و مورخ بود و خبائث بر عالم حکم روا بود و خندق‌ها انباشته و جنگل‌ها سوخته و این تاریخ شد. ۲۹- تاریخ بود و مورخان آن را به طومار کردند و سیم و زر بر اشتران و گنجه‌ها بردند. ۳۰- تاریخ به طومار بود و طومار ارجوزه شده و ارجوزه ایزد سیاطین بود و این همه کلام بود. ۳۱- و سال‌ها چنین بود و قرن‌ها چنین بود.

باب دوم

و کلمه بود و کلام بود و کلمه در کتاب بود و کتاب در مغرب به زندان بود. ۱- کتاب بود و کاتب در مغرب بود و کاتبان به زنجیر بودند. ۲- مغرب بود و مشرق بود و خورشید طلوع می‌کرد و خورشید غروب می‌کرد. ۳- خورشید بود و در مغرب فر می‌رفت و کتاب بود و در مشرق طالع می‌شد. ۴- و نور از شرق خاست و خورشید می‌رفت و خورشید در مشرق بود و زندان در مغرب. ۵- خورشید بر می‌آمد و خورشید می‌نشست و یک بار از روزن زندان به درون تافت. ۶- چنین بود که در تافت و غرب را روشن کرد. ۷- زندان بود و کاتب بود و کند و زنجیر و خورشید تافته بود و کلمه در دل کاتب شد. ۸- کلمه در دل کاتب بود و کند و پی و شور در سر، چنین بود که کاتب قوت یافت. ۹- خورشید هم چنان می‌تافت و نورانی بود و شعله‌ی کتاب سوزان و بی‌رونق شد. ۱۰- خورشید بود و زندان بود و کاتب در دل زندان بود و کلمه در دل او و در پس دیوارهای زندان آن جلیلی دیگر را به دیوان همی بردند. ۱۱- دیوارها برپا بود و خورشید

می‌تافت و می‌دید که آن جلیلی دیگر کلام را به نوک پای خویش بر ریگ نوشت. ۱۳- دیوارها برپا بود و خورشید همچنان می‌تافت و رخوت را می‌زدود و کلام از دل کاتب به جوارح او سر می‌زد و چه بسا که سر به بیابان گذاشتند. ۱۴- و چنین بود که پسر انسان به جستجوی درخت رفت شد و چهار گوشه‌ی عالم را در کوفت. ۱۵- و سال‌ها چنین بود و قی‌ها چنین بود تا درخت معرفت در اقصای شرق یافته شد. ۱۶- پسر انسان بود در درخت معرفت را یافته بود و هنوز نگران بود تا دانه را بیابد. ۱۷- هم معرفت بود و پسر انسان آن را شکافت و ناگهان کلام بود. ۱۸- و کلام به زندان بود و زندان در مغرب بود و آفتاب شرق بر می‌خاست و به غرب می‌رفت و پسر انسان دانا بود که معرفت را یافته بود. ۱۹- معرفت بود و معرفت کلام بود و کلام در دل کاتب در زندان بود، اکنون معرفت از راه رسیده بود. ۲۰- کاتب بر سر قدرت کلام در او بود و معرفت آمد و قوت او بیش‌تر شد و پی زندان‌ها سست رفت. ۲۱- خورشید همچنان از شرق می‌تافت و نور بود و گرما بود و تاریکی گریخت. ۲۲- و چنین بود که زندان فرو ریخت و کلام عالم‌گیر شد. ۲۳- کلام مال عالم بود و خورشید طلوع می‌کرد و خورشید غروب می‌کرد و کلام بر دو گونه شد. ۲۴- کلمه‌ای در شرق بود و کهن بود و وحدت داشت چون با آفتاب بر می‌خاست و کلمه‌ای در غروب هویدا شد و تازه شد که منقسم بود و چون از تاریکی زندان برآمده بود. ۲۵- شرق بود و کلمه در شرق واحد بود و با آفتاب در آسمان بود و دور از دسترس عوام. ۲۶- غرب بود و کلمه در غرب منقسم بود و از تاریکی زمین برخاسته بود و پراکنده بود. ۲۷- و هر کاتب در قسمی بود و کلام منشعب بود و کاتب در دل دریا بود یا در آسمان سیر داشت و در

مکاشفه بود. ۲۸- و چنین شد تا کاتبان بودند و محرران و نساخان و منشیان و محققان و طومارنویسان و مدیحه‌سرایان و ارجوزه‌خوانان و مورخان و مترجمان و نورپردازان و کهنه‌درایان. ۲۹- سال‌ها چنین بود، قرن چنین بود.

باب سوم

پس کیست کاتب و کیست شاعر و کیست گردآورنده و کیست آن که کلام می‌نویسد؟ ۱- جز وارث آن که در دل زندان پژمرد و کلام را منکر نش؟ ۲- آن که کلام را با انگشت پا بر ریگ نوشت و بر آن شهادت داد؟ ۳- و مگر بنزد ادمان کلام پدر که در آسمان است؟ ۴- نه کاتب چیزی است نه گردآورنده، چه کلام که ابدالآباد زنده است. ۵- اما کاتب و شاعر و گردآورنده هر یک اجر خویش را به حسب زحمت خود خواهد یافت. ۶- و به حسب آن که چگونه حق کلام را را گزارد. ۷- پس چه بهتر که ادای این حق تمام باشد تا در خلود کلام شرکت جویی. ۸- کاتب شریک است با پدر در کلمه و در کلام. ۹- اما زنهار کسی از شما خود را نفریبد به این کلمات که می‌نویسد و بدین طومارها که در آسمان است. ۱۰- و گوید که هرچه طومار بلندتر حکمت افزون‌تر. ۱۱- چرا که هرچه حکمت این جهان افزون‌تر غم آن بیشتر. ۱۲- و بدان که ملکوت آسمان در کلمه نیست، بلکه در محبت. ۱۳- در کتاب نیست، بلکه در دل‌ها. ۱۴- در خود نیست، بلکه در ناله‌ی مرغان. ۱۵- بنگر تا کلام را بر آن لوح نویسی که نبود دارد. ۱۶- چه اگر سنگ را خار نویسی باز هم ضایع شود. ۱۷- بلکه بر الواح دل که نه از سنگ است، بلکه از گوشت و خون. ۱۸- و نه به مرکب الوان، بلکه به مرکب روح که بی‌رنگ است. ۱۹- مگر نخوانده‌ای در کتاب که چون موسی از میقات بازگشت و قوم در بت‌پرستی دید الواح را بر سنگ کوفت و ضایع

کرد؟ ۲۰- این است سرنوشت کلام پدر که در آسمان است، چه رسد به کلام تو که اگر نه بر دل ها بلکه بر سنگ نویس. ۲۱- چه رسد که بر طومار یا در کتاب یا بر کتیبه‌ی طاق‌ها و نه بر رواق دل‌ها. ۲۲- کتاب انواع است و کاتب نیز، اما کلمه همان است. ۲۳- از تو هر کسی چیزی طلبد: یکی کتاب، یکی شعر، یکی مدح یکی طلسم، یکی دعاء، یکی ناسزا، یکی سحر، و یکی باطل سحر. ۲۴- در آن منگر که دیگری از تو چه می‌طلبد، به آن بنگر که دل تو از تو چه می‌طلبد. ۲۵- بدان که (نه آن چه به دهان فرو می‌رود فرزند انسان را نجس می‌کند، بلکه آن چه از دهان بیرون می‌آید). ۲۶- این بلاه پدر ما بود و اینک من می‌گویمت آن چه تو بر قلم جاری سازی. ۲۷- هر چه که به زبان گویی از روح برداشته‌ای، اما هر چیز که به قلم نویسی بر روح نهاده‌ای. ۲۸- با هر پلیدی که به زبان آوری مردمان را آلوده‌ای، اما با هر پلیدی که به قلم جاری کنی درون خویش را. ۲۹- زینهار تا کلام را به دروغ نیالایی که روح خود را به زنگ سپرده‌ای. ۳۰- زینهار به کلام، تخم کین مپاش بلکه بذر محبت. ۳۱- کیست که مار پرورد و از زهرش در امان ماند و کیست تاکستان سرسبز کند و از انگور بی‌بهره باشد؟ ۳۲- قرن‌ها چنین باد و ابدالآباد.

باب چهارم

کلام تو ای کاتب هم چون گل باشد که چون شکفت به درون جوید و سپس که پژمرد صد دانه از آن بماند و بپراکند. ۱- نه هم چون خار که در پای مردمان خلد و چون از بیخ برکنی هیچ نماند. ۲- و اگر نه این همت داری، هان! از خار و خشک بیاموز که با همه‌ی ناهنجاری این را شاید که اجاق مردمان گرم کند. ۳- هر یک از شما هم چون چاه باشد که اگر هزار

دلو از آن برکشند خشکی نپذیرد و اگر هزار دلو در آن ریزند لبریز نشود.

۴- نه هم چون جام که به یک جرعه نوشند و به چند قطره لبریز کنند. ۵- دل شما عمیق باشد و سینه‌ی شما فراخ تا کلام در آن ریزند و هرگز تنگی نپذیرد. ۶- چنان باشد که در کنج سینه‌ی شما برای هر آن غم آدمی جایی باشد. ۷- و قلب شما به هر تپش قلب ناشناخته‌ای جوابی دارد آماده. ۸- پنهان باشد که چاه درون شما هرگز از کلام انباشته نشود، اما جاودان بتراود و به هر جانب طراوت دهد. ۹- هم چون اشتران باشید که در سکوت و طمأنینه به باروز روند و به قناعت خورند. ۱۰- و از پلیدی سرگین خود نیز اجاق سگ‌ها را که گوانیان را مدد کنند. ۱۱- نه همچون کلاغان که بر سر هر دیوار فریاد دارند و دردی کنند و در و دیوار مردمان را به نجاست خویش بیالایند. ۱۲- زینهار، تن کلام را به خاطر نان فروشی و روح را به خدمت جسم در نیاوری. ۱۳- هر قلمی که به گران‌ترین گنج قارون، زر خرید انسان مشوا ۱۴- اگر می‌فروشید همان به که بازوی خود را، اما قلم را هرگز! ۱۵- حتی تن خود را و نه هرگز کلام خود را. ۱۶- به تن خود غلام باش که خلقت آخرین پدر ماست؛ اما نه به غلام که ثابت اولین است. ۱۷- اگر چاره از غلام بودن نیست، غلام آن کس باش که این حرف‌ها و این کلامات و این قلم را آفرید. ۱۸- نه غلام آن کسی که تو باطنی را به این ابزار سواد کنی و او بخرد. ۱۹- نه این است که حق در همه جا هستی است و به هر زبان که نویسند؟ ۲۰- نه این است که به هر سو نمازگزاران ملکوت آسمان را نماز گزارده‌ای و دل هر آدمی را که بیازاری دل پسر انسان را؟ ۲۱- زیرا که پدر مرا نفرستاد تا حکم کنم و فریضه گزارم، بلکه تا بشارت دهم به برادری. ۲۲- پس تو ای کاتب حکم مکن و فریضه مگزار. ۲۳- بار وظایف فرزندان آدم را به همین قدر که هست اگر بر کوه گزاری از جا برود. ۲۴- اگر

توانی چیزی به قدر خردلی از این بار بردار، نه که بر آن بیفزایی. ۲۵- ای کاتب بشاره ده به زیبایی و نیکی و برادری و سلامت! ۲۶- در کلام خود عزاداران را تسلا باش و ضعفا را پشتوانه، ظالمان را تیغ و در رو. ۲۷- بی چیزان را فرشته‌ی ثروت در کنار و ثروتمندان را دیو قحط و غلابر در . ۲۸- زیاده به همان اندازه که دردهای ما در کلام زیاد شود، تسلائی ما در کلام می‌افزاید. ۲۹- سال‌ها چنین باد. قرن‌ها چنین باد. آمین.

www.ketab.ir